

صندوق شن *

نمایشنامه‌ای کوتاه به یاد مادربزرگم (۱۹۵۹-۱۸۷۶)

ادوارد البی **

بازیگران :

مرد جوان ۲۵ ساله . جوان زیباروی خوش اندامی
است درلباس شنا .
مامان ۵۵ ساله . زن شیک پوش بانفوذی است.
بابا ۶۰ ساله . مرد کوچک اندامی است ، لاغر
باموهای خاکستری .
مادربزرگ ۸۶ ساله . زن ریز چروکیده ایست با
چشمانی روشن .
نوازنده درهرسنی که باشد اما جوان
بهرتر است .

* The Sandbox ، نخستین اجرا : ۱۵ آوریل ۱۹۶۰ درگالری جاز، نیویورک.

ترجمه شده است از : Two plays by E. Albee . The New American Library.

** Edward Albee تازه ترین صدای تئاتر امریکاست ، تازه ترین اما تا این
زمان ، از لحاظ تازگی دید و عمق اندیشه ، شاید کامل ترین . نخستین نمایشنامه‌ی کوتاه‌اش،
درآلمان بروی صحنه آمد و هم درآن دیار بود که ارزش کارش شناخته شد . پس از آنکه
اولین نمایشنامه‌ی درازمدتش «کی ازویرجینیا وولف باک دارد؟» در «برودوی» بروی صحنه آمد،
در امریکا نیز همراه با هیاهوتی فراوان - شاید بقصد جبران مافات - نام آور شد . «صندوق
شن» ، «مرگت بسی اسمیت» ، «رؤیای امریکائی» و «قصه باغ وحش» نخستین نمایشنامه‌های
کوتاه او هستند و هر کدام نشانه هائی از قوه‌ی تخیلی قوی و دیدی کاملاً تازه .

یادداشت :

وقتی ، در جریان نمایش ، «مامان» و «بابا» یکدیگر را با این اسمها صدا میکنند ، نباید اشاره به محیطی خاص را القا کند . این اسمها نماینده‌ی محبتی بوج‌اند و فرتوتی و ناتوانی زودرس قهرمانانشان را نشان میدهند .

صحنه :

صحنه ساده و خالی است با فقط این چیزها : نزدیک چراغهای جلو صحنه ، درانتهای سمت راست ، دو صندلی ساده ، کنار هم ، روبروی تماشاچیان قرار دارد ؛ نزدیک چراغهای جلو صحنه ، درانتهای سمت چپ ، روبروی سمت راست صحنه يك صندلی است با يك پایه‌ی نت موسیقی جلو آن . عقب‌تر ، در وسط صحنه ، صندوق شن بزرگی مخصوص بچه‌ها قرار دارد با توده‌ای برآمده و اندکی کج از شن و با يك سطل و بیلچه بچگانه . زمینه‌ی صحنه ، آسمان است که از روزی بسیار روشن به شبی بسیار تاریک تغییر می‌یابد .

در آغاز روز روشن است ؛ مرد جوان تنها روی صحنه است ، پشت صندوق شن و دريك طرف آن . مشغول نرمش است ، تقریباً تا آخر نمایش نرمش میکند . این نرمش ، که فقط با دست انجام میگیرد ، باید القاکننده بال‌گشودن و بال زدن باشد . مرد جوان ، بمشابه‌ی ، فرشته مرگ است .

مامان و بابا از سمت چپ صحنه وارد میشوند ، اول مامان

مامان

به بابا اشاره میکند

خب ، رسیدیم ؛ اینم ساحل .

بابا

می نالد

سردمه .

مامان

با خنده‌ای کوتاه به او بی‌اعتنائی میکند .
خرنشو ؛ مٹ تنور گرمه . به اون مرد جوون ، نگاه کن . واسه اون که

سرد نیس .

به مرد جوان دست تکان میدهد

سلام .

مرد جوان

با لبخندی محبت‌آمیز

سام !

مامان

به دور و بر خود نگاه میکند
همینجا خیلی خوبه نیس ، بابا ؟ شن هس و پشتش هم آب .
چی میگی بابا ؟

بابا

هرچی تو بگی ، مامان .

میهم

با همان خنده‌ی کوتاه

مامان

خب ، البته ... هرچی من بگم . پس همینجا ، ها ؟

بابا

شانه بالا می اندازد

مادر توئه ، نه من .

مامان

میدونم مادر منه ، منو چی گرفتی ؟ ... خب دیگه ، بذار شروع کنیم .

به گوشه های صحنه ، سمت چپ داد میزند

آهای ، با توام ، حالا دیگه میتونی بیای تو .

نوازنده وارد میشود . روی صندلی ، در سمت چپ صحنه ، می نشیند . نت موسیقی را
روی سه پایه میگذارد و آماده نواختن میشود . مامان به تائید سرتکان میدهد

مامان

خیلی خوبه ، خیلی خوبه . حاضری بابا ؟ بیا بریم مادر بزرگو بیاریم .

بابا

هرچی تو بگی ، مامان .

مامان

ب ، درست چپ صحنه حرکت میکند
پیشاپیش او بسوی راه .
البته ، هرچی من بگم .

ازنده

حالا میتونی شروع کنی .

نوازنده شروع به نواختن میکند ؛ مامان و بابا خارج میشوند ؛ نوازنده که تمام این مدت را می نوازد به مرد جوان سر تکان میدهد

مرد جوان

با همان لبخند محبت آمیز

سام !

مامان و بابا ، پس از لحظه ای دوباره وارد میشوند و مادر بزرگ را با خود می آورند بادست زیر بغل مادر بزرگ را گرفته اند و او را حمل میکنند ؛ مادر بزرگ کاملاً خشک و راست است ؛ پاهایش به عقب کشیده شده اند ؛ کف پاهایش به زمین نمیخورد ؛ چهره پیرش حالتی متحیر و ترسناک دارد .

بابا

کجا بذاریمش ؟

مامان

با همان خنده کوتاه

هر جا من بگم ، البته . بذار ببینم ... خب ... آها ، اونجا تو صندوق شن . (مکت) ، خب ، منتظر چی هستی ، بابا ؟ ... صندوق شن !
باهم مادر بزرگ را بسوی صندوق شن می برند و تقریباً او را در آن می اندازند

مادر بزرگ

جا خوش میکند ؛ صدایش مخلوطی است از خنده و گریه يك كودك
آهههههه ! اوووووف !

بابا

خودش را می تکاند

حالا باید چکار کنیم ؟

مامان

به نوازنده

بسه دیگه .

نوازنده از نواختن باز می ایستد . به بابا
یعنی چه ، حالا باید چکار کنیم ؟ میریم اونجا و می شینیم دیگه .

به مرد جوان

سلام .

مرد جوان

باز لبخند میدهد

سام .

مامان و بابا بسوی صندلیها ، در سمت راست ، کت میکنند و می نشینند . مکت

مادر

مثل .

آههههه ! آه ، هاههههه ! اوووووف !

بابا

فکر میکنی فکرمیکنی که راحتی ؟

مامان

بیحوصله

من چه میدونم .

بابا

مکث

حالا باید چکار کنیم ؟

مامان

چنانکه گوئی بیاد میآورد

ما منتظر میمونیم. ما میشینیم اینجا و منتظر میمونیم ..
آره اینکارو می کنیم .

بابا

پس از لحظه‌ای مکث

میتونیم با هم حرف بزنینم ؟

مامان

با همان خنده کوتاه ؛ چیزی از لباسش می تکاند
خب ، تو میتونی حرف بزنی ، اگه دلت بخواد ... اگه چیزی بفکرت
میرسه که بگی ... اگه چیز تازه‌ای بفکرت می‌رسه .

بابا

فکر میکند

نه بگوم نم .

مامان

با خنده‌ای بیروزمندانند

البته که نه !

مادر بزرگ

بیلجه بچگانه را به -طل میگوید

ها هههههه ! آه ، هاهههههه !

مامان

به تماشاچیان

آروم ، مادر بزرگ آروم . منتظر باش .

مادر بزرگ بیلجه‌ای شن به مامان می پاشد

مامان

همچنان رو به تماشاچیان

بمن شن می پاشه ! نکن ، مادر بزرگ ، شن به مامان نپاش !

به بابا

شن بهم می پاشه .

بابا به مادر بزرگ نگاه میکند ، مادر بزرگ به سرش جیغ میکند .

مادر بزرگ

اوووووف !

مامان

نگاش نکن ... فقط ... اینجا بشین ... خیلی آرام ... و منتظر باش .

به نوازنده

تو... آه یالا هرکاری باید بکنی شروع کن .

نوازنده می نوازد

مامان و بابا بی حرکت ، به پشت سر تماشاچیان خیره میشوند . مادر بزرگ به آنها

نگاه میکند ، به نوازنده نگاه میکند ، به صندوق شن نگاه میکند ، بیلچه را می اندازد زمین .

مادر بزرگ

آه — هاهههههه ! اوووووف !

منتظر عکس العمل آنها است ؛ چیزی دستگیرش نمیشود . اکنون ... مستقیماً به تماشاچیان .

انصاف بدین ! این چه جور رفتار با یه پیرزنه ! از خونه میکشش

بیرون میندازش تو ماشین از شهر میارنش اینجا میندازش رو یه

کپه شن مجبورش میکنن بشینه اینجا . من هشتاد و شش سالمه ! هفده ساله بودم که

عروسی کردم . با یه زارع . سی ساله بودم که اون مرد .

به نوازنده

ممکنه لطفاً قطعش کنی دیگه ؟

نوازنده از نواختن باز می ایستد

من یه پیرزن عاجزم ... چطور میخوای کسی صدامو تواین زرا! زرا!

زرا ! بشنوه .

به خودش

اینجا ها دیگه از احترام خبری نیس .

به مرد جوان

اینجا ها از احترام خبری نیس .

مرد جوان

با همان لبخند

سلام !

مادر بزرگ

پس از يك لحظه مکت ، با نگاهی دقیق و ملایم ، خطاب به تماشاچیان ادامه میدهد

سی ساله بودم که شوورم مرد .

مامان را نشان میدهد

من مجبور بودم ، دس تنها ، اون گاو لندهورو بزرگ کنم . فکرشو

بکنین چه وضعی داشتم . خدا !

به مرد جوان

تورو از کجا گیر آوردن ؟

مرد جوان

آه مدتیہ اینجا بودم .

مادر بزرگ

آره اینجا بودی ! هه ، هه ، هه . به خودت نگاه کن !

مرد جوان

عضله میگیرد

خوب نیس ؟

به نرمش خود ادامه میدهد

مادر بزرگ

آی جانمی ، من که میگم خیلی خوبه .

مرد جوان

بفرمی

من که میگم .

مادر بزرگ

کجائی هسی ؟

مرد جوان

کالیفرنیای جنوبی .

مادر بزرگ

سر تکان میدهد

چه اندامی ؛ چه اندامی . اسمت چیه ، مامانی ؟

مرد جوان

نمیدونم

مادر بزرگ

به تماشاچیان

با هوش هم هس !

مرد جوان

یعنی ... یعنی ، هنوز اسمی روم نداشتن ... اون استودیو ...

مادر بزرگ

اورا سر تا پا ورنده میزند

که اینجور ... که اینجور . خب ... آه ، من باید یه کم دیگه صحبت

کنم از اینجا نری آ .

مرد جوان

اود ، نه .

مادر بزرگ

دوباره متوجه تماشاچیان میشود

خیله خب ، خیله خب .

بعد ، یکبار دیگر به مرد جوان

تو ... تو هنرپیشه‌ای ، ها ؟

مرد جوان

بشادی لبخند میزند

بله ، هسم .

مادر بزرگ

دوباره به تماشاچیان ، شانه بالا می اندازد

من چه با هوشم . خلاصه ، مجبور بودم اونو دس تنها بزرگ کنم ؛
و اونی که اونجا پهلو شه همونه که باهاش عروسی کرد . پولداره ؟ هرچی
بخواین ... پول ، پول ، پول . منو از تو مزرعه بردن بیرون ... که واقعاً لطف
کردن ... بردنم به اون خونه‌ی بزرگ تو شهر ، پیش خودشون یه جای خوبی
نزدیک بخاری برام درس کردن ... یه پتو ارتشی بهم دادن ... و ظرف خودم
... ظرف مخصوص خودم ! اینه که من چه گله‌ای می‌تونم داشته باشم ؟ هیچی ،
البته . من گله نمیکنم .

به آسمان نگاه میکند ، به کسی خارج از صحنه داد میزند

حالا دیگه نباس تاریک بشه ، عزیزم ؟

صحنه خاموش میشود ، شب فرامیرسد . نوازنده شروع میکند به نواختن ، شب بسیار

تاریکی میشود . روی همه بازیکنان و از جمله مرد جوان که البتہ به نرمش ادامه میدهد ،
نور هست .

بابا

حرکت میکند

شب شده .

مامان

هیسس . ساکت ... منتظر باش .

بابا

مینالد

خیلی گرمه .

مامان

هیسس . ساکت ... منتظر باش .

مادر بزرگ

به خودش

اینجور بهتره . شب .

به نوازنده

مامانی ، تو همه‌ی این قسمت‌رو میزنی ؟
نوازنده سر تکان میدهد
خب ، پس قشنگ و آروم بزن ، پرسک خوب .
نوازنده ، دوباره سر تکان میدهد ، بزمی می نوازد
حالا خوب شد .

صدای غرشی از خارج از صحنه شنیده میشود

بابا

یکه میخورد

این چی بود ؟

مامان

شروع میکند به گریه

چیزی نبود .

بابا

این ... این رعد بود یا یه موج که بساحل خورد ... یا یه
چیز دیگه .

مامان

گریه‌کنان زمزمه میکند

صدای غرشی بود از بیرون صحنه ... و میدونی که معنیش چیه

بابا

یادم نیست .

مامان

بزحمت قادر به حرف زدن است

معنیش اینه که وقت مادر بزرگ بیچاره رسیده ... و من نمیتونم
تحمالش کنم !

بابا

بیحال

من ... باید شجاع باشی .

مادر بزرگ

به استهزا

درسه ، دخترم ، شجاع باش . برات عادی میشه ؛ میگذرونیش .

غرش دیگری از خارج از صحنه بلندتر

مامان

آههههههههههه مادر بزرگ بیچاره ... مادر بزرگ بیچاره

مادر بزرگ

به مامان

من خوبم ! هیچیم نیست ! هنوز که اتفاق نیفتاده !

با غرور و ایمان

کار خیر ، پاداش خوب داره .

به نوازنده

خیله خب ، حالا دیگه اگه دلت بخواد میتونی ولش کنی . مقصودم
اینه که بری این دور و برا ، شنا کنی ، بگردی ؛ برای ما ، مانعی نداره .

آه عمیقی میکشد

خب ، بابا بزنی بریم .

بابا

مامان شجاع !

مامان

بابای شجاع !

هر دو ، از طرف چپ صحنه خارج میشوند .

مادر بزرگ

پس از رفتن آنها ؛ کاملاً آرام دراز میکشد

کار خیر ، پاداش خوب داره ... تف ! (میکوشد که بنشیند) خب،

بیچه ها

اما متوجه میشود که نمی تواند

.... من من نمی تونم بلند شم . من نمی تونم تکون بخورم ..

مرد جوان از نرمش دست میکشد ، به نوازنده سرتکان میدهد ، بسوی مادر بزرگ

میروود ، درکنار صندوق شن زانو میزند .

مادر بزرگ

من نمیتونم تکون بخورم

مرد جوان

هیسس ... آروم باش .

مادر بزرگ

من نمیتونم تکون بخورم

مرد جوان

آه .. خانم ؛ من ... اینجا کاری دارم .

مادر بزرگ

آه ، معذرت میخوام ؛ مامانی ، تو به کارت برس .

مرد جوان

من ... آه

مادر بزرگ

مشغول شو ، عزیزم .

مرد جوان

آماده میشود ، کارش را همچون یک آماتور واقعی انجام میدهد .

من فرشته مرگم . من آه من او مدم سراغ تو .
مادر بزرگ

چی ... چی ...

بعد تسلیم میشود

اوهههه اوهههه ، که اینطور .

مرد جوان خم میشود ، پیشانی مادر بزرگ را به آرامی می بوسد .

مادر بزرگ

چشمانش بسته است ، دستهای دوباره روی سینه‌اش تا شده ، بیلچه بین دستهایش و لبخند ملیحی روی صورتش دیده میشود .

خب این خیلی عالی بود ، عزیزم

مرد جوان

هنوز زانو زده است

هیسسس ... آرام باش

مادر بزرگ

مقصودم اینه که ... کارتو خیلی خوب تموم کردی ، عزیزم

مرد جوان

سرخ میشود

.... اه

مادر بزرگ

نه ، جدی میگم . تو تو لیاقتشو داری .

مرد جوان

با لبخند صمیمانه‌اش

اه متشکرم ، خیلی متشکرم خانم .

مادر بزرگ

آهسته ؛ آرام - همچنانکه مرد جوان دستهایش را روی دستهای مادر بزرگ میگذارد.

چیزی نیست ... چیزی نیست عزیزم .

صامت و بیحرکت . همچنانکه پرده آهسته پائین می‌افتد نوازنده به‌نواختن ادامه میدهد.

پرده

ترجمه‌ی :
صفا تقی‌زاده
محمدعلی صفریان